

UTL AT DOWNSVIEW



D RANGE BAY SHLF POS ITEM C  
39 11 14 20 07 028 6

PLEASE DO NOT REMOVE  
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

---

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

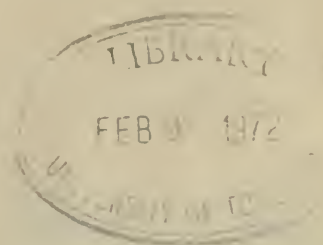
---

DS            Aurangzib  
461           Ruqa'at-i 'Alamgir  
  .7  
A4  
1857

IDARAH ADAB YATI DELLI  
209, Qasimjau Street,  
DELHI-6 (India)

Aurangzeb, Emperor of Hindustan

Ruzā'at-i 'Alangir



DS

461

.7

A4

1857







































میر بادبی شما در گذشت ل بدو آید پیر راز در سر بر او کار خوش اعمال بود و علمه تجاویل را حساب میداشت  
 و خانه این بی سر سامان از میر سامانی خود روشن می ساخت و خوش سیرتی وزیر خان حاجی محمد هم شبهه نباید کرد  
 سید محمد خان میر نیاز هم اگر چه بنسبتند اما متصدی سختگیرند چون منتسبان شما اکثر ملازم می شوند و حالا قایل  
 میجویم از شما بگیم شما برای این کار میر محمد حسن نگاهدارید اینجا قیود الرجالست تا آمدن و عنایت الله خان  
 سر انجام خواهد کرد و گوشت غل بسیار در وقت حافظه میر محمد شمس هم از خصیصت بیگانه نیست اما طاعت  
 خویشاوندان سخت میگیرد مگر بر بر فرود تفریح نصاح میکند که رکنها ته سعادت خانی خدمات مالی بر آوردن  
 خود میداد و میگفت که خانه بر انداز متصدیان همین بلاؤند خدا می تعالی رفیق بدر اهدایت کند یا کرد  
 بشکند **رقعه ۵۸** فرزند عالیجاه انبه ذائقه پسند بذائقه پیر خوشگوار آمد نعمت دولت سپهر جان یا و بار  
 هر چه پند و دوست میر سید **رقعه ۵۸** فرزند عالیجاه جان پدرو حال ننگانی بد صورت بخت  
 مثل بچا که در کون کابل نیست کنار بید مسافت و سرحد مملکت تجویز ناظران خواه میخواهد منظور شود و رویه یار بعد  
 عمل نمایند تا آن وقت که آن هم فریبت بوعده و وعید کار تمیزی باید کرد و فوجدار پرگنه دود که پسر فریبت  
 بنابر عوارض مدنی ملازمش شما کرده بحال باشد بطور او و او که از **رقعه ۵۹** فرزند عالیجاه فقیری حدیث  
 نوشته آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از متهرجیل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهتر است  
 گفت خدمت ملوک که نفع و مضر باهل حاجت سازند من میخواهم که در خدمت ملوک باشم قضای حاجت مسلمانا  
 میکرده باشم فرمودیم که نقصان نیست **رقعه ۶۰** فرزند عالیجاه بدایا که امر برای الی آرند گشته و اول آن  
 نقصان است اما است اگر چه این تبه برای مصلحتی محاف کردیم لیکن آئینه چنین عمل نیاید **رقعه ۶۱** فرزند عالیجاه  
 است کی که این تبه فرستاده اند صوت و سیرت خوب ارد از سپ اولین هم خوب بر او بگ سیر نام گذاریم  
 که اسم سبسی باشد **رقعه ۶۲** فرزند عالیجاه موسوی خان اتجویر آن فرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهده  
 یک کار هم خوب باید غنیمتت صورتش بد نیست سیرش بنید انیم **ع** که خبث نفس نکر و بسا لها معلوم  
 کلیت است هر که از خدمتی باید فرمود مخصی نتخصی خودش باید بود که ابنا می دیند و ابتدا بتقدیم خدمت  
 می نمایند و باز اعراض نفسانی را که فریغ نمایند اینجا بعد افتخار خان محمد علیخان خانیامانی را فاضل خان

له احتمال است که در اول خطاب  
 دوم نام باشد یا اول نام دوم  
 نام پدرش بسید است که فظلم  
 خدمت کند و بر کسره آخر هم اول  
 آنکه نمایند است آخر هم اول  
 و حال قبول بود در ۱۱  
 یعنی منتسبان از انتساب  
 یعنی نسبت در انتساب  
 که قابل خان بلان کاسه  
 احتمال دارد که ذائقه پسند نام  
 آن باشد یعنی اینجا  
 خدمت است حاجت  
 در این تبه کار ص  
 مع خاوان و در این تبه  
 مع جمع ملک یعنی بگوشی  
 ملک سبب بفتح اول و ثانی  
 قابل سنگین است بر کون  
 مع بابی بفتح اول و ثانی  
 مع ای پیش فرستادن  
 مع اعراض جمع غرض  
 یعنی فرستادن

در این تبه

























Handwritten notes at the top of the page, including the number 29 and various religious or philosophical phrases.

اگر خاطر آن مخلصان این مراتب جمع باشد چه مضائقه والا بودن و در رکاب است **قعه ۱۰۷** فدوی با خلد  
زبانی محمد خلد عنایت الله خان من نمود که همین بود خلافت مقروضند ملک پناه بسیار شده جایگاه این قدر  
مناصب مناسب موجب تمجید بود **قعه ۱۰۸** لحظه لیاقت مردم مقروضند این همه لغات رعایات بیجا بظهور  
چرا باشد حافظ قرآن و فاضل بعوان **قعه ۱۰۹** لایق تر از ام باید نازند و تفسیر این گاهی سوا هم نمی خوانند بعینت  
چشم باز و گوش باز و این نکا **قعه ۱۱۰** خیره ام در چشم بندی حسدا دیوان هم محبوبست و کشتی وطن  
فکری باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلام خان **قعه ۱۱۱** فدوی با خلاص شب بو الوفاعض کرد که  
اسباب نمازخانه مستعمل و فرسوده شده دیگر کارخانجات طیار باشد و همین کارخانه طیار و آشتنی مندرس شود  
از مسلمانان بعد است بجانسانان و حکم رساند که هر چه در کار باشد باطنهاره از وضعه سدا انجام نماید  
حیف صدحین که ما در خبر داریم **قعه ۱۱۲** فقیر شیشه بهره از علم ندارد و از این خشک معلوم شود شاید که  
این چه بری باشد و اکثر احوال و افعال ویکی از اینهاست **قعه ۱۱۳** خلاف شرع بود و ضایعه وقت مینماید اما  
هر چه کسی بود بر حلاست اگر از محصول چیده که بقوت ای علمای ملت مشورت امرای شریک ملک و  
برای خود اختیار نموده و آنرا صرف خاص کرده باشد مروت کند نیز حلال خاصه بدر ویش کی برین  
چه طریقه ام توان گفت جوش برسد اگر معقول بود غرض نماید تا این غلبت نفس معقول خود کند و الا آنچه مبتدا  
که از خود چیز بایستند و نسبت بشرع دهند تنبیه باید کرد سلطان محمود عمر الله که در تبریز است نه بهمان  
و مجلس راه نمیداد بل ولایت خود جانی داد و دیگر آن هزار بصوت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان نیز مجال  
گمراه کردن نیاید **قعه ۱۱۴** التمام به ناصراط المستقیم اسلام علی اهل البیت و الصلوات علیهم و السلام **قعه ۱۱۵** فدوی با خلاص کلمه  
فتح الله خان الحال نوشته اند تا وقت خصیت خان کورید استیم که صحبت این مقصود با پادشاه زاده برار خود بود  
اما چه کنیم بار ابطو نامیکه از دور و راهی طلبت ابرام میکنند باری با فصدنی ات فتح الله خان صد سوا  
تا بیان کند باید کرد و سیاه کمی با بر طریقی خطاب به باوری بد فرسخی دوم داد و حسب حکم بان زیاد بود  
نوشت که تک حلالی همین تنی دارد که مرشد زاده را از خود از زده کند و بالقای منتهی است **قعه ۱۱۶**  
که وضع سفلیه و بیان رسم در این بنام موس و همین بود ولی نعمت سرگران نماید باستی باین و بسایر **قعه ۱۱۷**

Extensive handwritten marginal notes on the left side of the page, written vertically, containing various religious and philosophical comments.

Handwritten notes at the bottom of the page, including the number 117 and various religious or philosophical phrases.



اسم  
 در وقت شام  
 در وقت نهار  
 در وقت صبح  
 در وقت عصر  
 در وقت شام  
 در وقت نهار  
 در وقت صبح  
 در وقت عصر

پیش از آمدن زنیاره که بکاست و در چه کار او مظهر او نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند بسیار حفظ کرد و نوز  
 نشود و فراموش کند **رقعه** قلمه نجی که پادشاه از او محمد کاظمی محض فرستاده بچشمش  
 آن فدوی فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا تمیید دل شکست آن فدویت مردم و نیار ای غرض نفسانی  
 چه چیز که نگین و چه شکست که برای دوستی کار خوبی بنزد اگر رفتن زانای بیجا و کشایش قلمه کرد و تواند  
 چه بر این من الاسر در خان هم کنه عسکت نیست باشد **رقعه** فدوی در گاه فرود آمدن وقت شاهزاده  
 شاه عالم سواد مقررست بخشش الملک مردم دیگر با ابراج خود با برای استقبال باید رفت تا بین گریه آورد  
 چشم ماروش ساخت **عسکت** خوشا وقتی در مرقم روزگار که یاری بر خورد از وصل یار  
**رقعه** فدوی با اخلاص مستحظ دیوان بر عینش که عین باشد در کار عینت این عین عسکت از انبیا  
 باید بداشت هم معتبری عنایت الله خان کفایت میکند با اعتقاد صاحب المظهر هم بر پروانه زان دست  
 مشهور که اول بنیاد علم در جهان از یک بود هر که آمد بران مندر که تا با این عینت رسید با اسم خان تا که انبیا  
 قضیه قاضی و دیگر مردم کشمیر میشود بجای کمی معلوم **عسکت** کلونج انداز را پاداش عسکت  
 احمد شاهی فتح شد زانای مردود که سخت گرفتش هم چندان کار نبود اما با غماض گفته عسکت از دست  
 چندی دیگر در کان سرودش نشان گرم ماند با آنها باید گفت که بخورد و نیار پیش از آنکه شمارا بخورد  
**رقعه** فدوی با نگاه این قه تنگ رفتن یار علی بیگ خود از چه زهت نمی این مرد شرح  
 و مرتبه ولایت خود در او چو را گوا داشته و عمل میکند و ما از خود زانای و مردم میازاد و باید که مقبول  
 هر قوم باشد اما هر چه کند که این هم با اختیار خود نیست **رقعه** بخت دولت بزور بازو نیست  
 تا بخت خدا می بخشنده **عسکت** اعلی حضرت او طراوت باغ حیات بخش و دیگر اما کن **رقعه** و در  
 در اخلافت از استگی اشجار پرورش نماید و صفای ابلهها در حاضرت تربیت نهالان آنها را توصیف  
 و تا ایام قامت از اخلافت این مسافر بر نهال نظری میکند اگر محمد یا خان همیشه خود رفته در زهت  
 و شادابی آن موکد بوده است چه برتر و الا حال ایام بر روزی یکبار خود رفت و گمانی مقصود بر میبرد  
 عمارت قلمه میریاض بوده کیفیات جمیع با عمارت و عمارت قلمه مبارک و صاحب باد و اعز آباد نور باد  
 بانها

این وقت شام  
 این وقت نهار  
 این وقت صبح  
 این وقت عصر  
 این وقت شام  
 این وقت نهار  
 این وقت صبح  
 این وقت عصر  
 این وقت شام  
 این وقت نهار  
 این وقت صبح  
 این وقت عصر

این وقت شام  
 این وقت نهار  
 این وقت صبح  
 این وقت عصر  
 این وقت شام  
 این وقت نهار  
 این وقت صبح  
 این وقت عصر



























کردید از حال خود چنان غایب بودم که موت خود بهانت که الموت قریب بین شرک انفس اقریب بین کمال  
 باسی های منوسل منوسیت گوی از دست انزل کا زبانها بیست سیر وای عمرتیه کما  
 اگر مناسبت بیع الجاه بسیاریم و اگر که مدتی باشد صفای و سیم تا در امانت این غافی خیانت کند هر چه بخاطر  
 بزنگار و یا عرض نماید **۶۹** نام غایت از آنده خان یروز ابو الوفا حاضر بود که در ویشی سوده دل آمد  
 چیزی برای عیال خوشت گفتیم فقیر را بد عاجه کار فقیر دل بریزه و اگر تیران دیده میاید دم فقیر فقیر میگوید  
 منی دانند که فقیر چیست و معنی **۷۰** فرجه آن پدید بخت این تیران نفس از تقلید میگویند  
 اللهم تبتنا عن قوم الفالین آیین آیین **۷۱** هایت کیش از خلاصان پیش از اسلام آوردن  
 خیلی بر خود مینازد سجا بست حال اولین در حضور چنین و فارسانی مزاج وومی و در سجا با عالیجا و چنان همانند  
**۷۲** باید گفت **۷۳** خشبی خیز و بازمانه باز ورنه خود را نشان ساخت  
 زیر کمان زمانه میگویند زیر کی بازمانه ساختند خدا گوش شنوا و چشم بینا و یاد  
 و اسلام علی اهل تشنه و آتش و آس و کیکه این کوز میکان با دشا نهاده گردانده شنیده باشد که خود  
 کرده را در میان نیت و با بر طبق عرض این کورمان حکم کردیم و گونه اجازت **۷۴** دستگیر کردن او در تمام مملکت  
 که این بدینان آفتد جرات بهر سائیده اند که جسته پادشاهان دروغ عرض خوانند که در حرف بی اصل  
 نسبت بان سعادت نمود و خوب یار باقی صحبت باقی انشاء الله تعالی می کنیم بفضل حسب حاجی بنام فرزند  
 عالیجا به ندرشته زود یار علی بیگ بد هر که حسن بیگ میران کار چکله کوڑا بر رعایت خویشی افضل چهل  
 تغییر نش سکینه آنجا تو تر فریاد میکنند و سر بر زمین میزنند و میگویند **۷۵** اگر تو می ندی او فرزند او می  
 آخر الدوار الی و این چکله از جا گیر ایشان تغییر خواهد شد و عرض خوانند یافت زمین سخت و آسمان  
 دیوان امیان صاحب جاگیر و رعایا و عامل امین گفته اند دیوانی کردن آسان امین بودن **۷۶** بعضی  
 محالات حصه سپاه شمار در طمانت آدم خدا ترس آباد و اسکا چیده و نموده بیزان فکر سجیده بود  
 تعیین نمایند که از روزه جزا برمی آید **۷۷** ما و شما شویم عاملان خویش بر آورد دیوان و واقع نگاران ای حاجی بن  
 امین و فوج در باشند **۷۸** مهادایت از زمین رقم بگوید که این باعی دریا ضحیکه پادشاه نهاده  
 نام شنویس خطاب

از حال شرک در آن کم هم **۷۹** موت زود بکشد که بران **۸۰** با بیجا منوسل **۸۱** با بیجا منوسل **۸۲** با بیجا منوسل  
 من تر با ایشان بسیار **۸۳** عیال اهل ان فرزند **۸۴** عیال اهل ان فرزند **۸۵** عیال اهل ان فرزند  
 در که عیال اهل ان فرزند **۸۶** عیال اهل ان فرزند **۸۷** عیال اهل ان فرزند **۸۸** عیال اهل ان فرزند  
 عیال اهل ان فرزند **۸۹** عیال اهل ان فرزند **۹۰** عیال اهل ان فرزند **۹۱** عیال اهل ان فرزند  
 عیال اهل ان فرزند **۹۲** عیال اهل ان فرزند **۹۳** عیال اهل ان فرزند **۹۴** عیال اهل ان فرزند  
 عیال اهل ان فرزند **۹۵** عیال اهل ان فرزند **۹۶** عیال اهل ان فرزند **۹۷** عیال اهل ان فرزند  
 عیال اهل ان فرزند **۹۸** عیال اهل ان فرزند **۹۹** عیال اهل ان فرزند **۱۰۰** عیال اهل ان فرزند

عیال اهل ان فرزند **۱۰۱** عیال اهل ان فرزند **۱۰۲** عیال اهل ان فرزند **۱۰۳** عیال اهل ان فرزند  
 عیال اهل ان فرزند **۱۰۴** عیال اهل ان فرزند **۱۰۵** عیال اهل ان فرزند **۱۰۶** عیال اهل ان فرزند  
 عیال اهل ان فرزند **۱۰۷** عیال اهل ان فرزند **۱۰۸** عیال اهل ان فرزند **۱۰۹** عیال اهل ان فرزند  
 عیال اهل ان فرزند **۱۱۰** عیال اهل ان فرزند **۱۱۱** عیال اهل ان فرزند **۱۱۲** عیال اهل ان فرزند  
 عیال اهل ان فرزند **۱۱۳** عیال اهل ان فرزند **۱۱۴** عیال اهل ان فرزند **۱۱۵** عیال اهل ان فرزند  
 عیال اهل ان فرزند **۱۱۶** عیال اهل ان فرزند **۱۱۷** عیال اهل ان فرزند **۱۱۸** عیال اهل ان فرزند  
 عیال اهل ان فرزند **۱۱۹** عیال اهل ان فرزند **۱۲۰** عیال اهل ان فرزند





از بخشه گان ۱۱  
این معنی که ما را حق است  
کسند نظیر نیست ۱۱  
فقد صلح وجود است  
دوم مردگان با وجود  
یعنی بر اندک فخر بود  
و نه عملاً مصمم شدند

در این زمین راه درین است  
دیگر فوایدی که درین  
پایه است درین راه  
نقصیت میکند و خود  
فکرش در این است  
بالکرم بزرگی دیگر  
از درون سخن گوید  
از درون سخن گوید

در کچه می یوانی از منی رجوع و او بر عایت وطن اری حق آن منصب بار از آن کشته می بی بی پیریند ما ندید  
 جمله اگر عند جهالت بی علمی گفته شاید که اگر ملامتین که مکن ایما عالمان آنچه عذرت مگر با و ازین گفته  
 و باز میگویم که ما در حقا حق و رفیع تعدی متعدی و دیدگی هیچ کی از فرزندان نیست تا بدگیری چه رسد  
 سر تیج مصع بهر امیر که محبت شده غیر از روز مبارک نمانند و در جهان گفتگان و از خود سازد  
 رفته بفرزند عزیز بهار و ما بخونید که دینارفت آخرت آمدنی شد چنانکه یادگار خواهد ماند بجا خواهد  
 و هم راه بهار گور خواهد رفت همین امور بخیر که عبارت از باقیات صحاح است مگر خود را فردای فنگان یاد  
 عاقبتی نیست که وقت حال اگر بنی الماضی الاستقبال است غنیمت اند و از امریه و مصلح آنچه توانند فرمایند  
 و حال ارفقه و آینده را شد و منار وزیر که حال اروی در قدرت آینده اروی در آمدن  
 سعدی همه روز چپ مردم میگوید و خود میکند گوش رفته فردی با جلال  
 که بدیده او فرستادیم و جهت تنبیه تدبیر پس اعتبار او فرود و عطا بهر بخش و پندار افروز و قدرت خود را  
 کرد و شکر الله که از من است که لوازم اعتماد بر خود و موجب شرمه بدیده نصرت جنگ برود و عذر  
 بخواید و خود را از زهره پیش رستان بدیش نگار و ذائقه کاه کچو خوش نشانی  
 میسر مرد زبان دانی کیست آنکه با دشمنان تواند سخت وانکه با دوستان تواند سخت  
 رفته بفرزند عالیجاه عرضه دشت کند ایشان استشفاع تصصیر اعتبار خان کرده اند حال قوی  
 که سید سعد الله در ویش نوشته باشد بنویسد که عبدالقادر بیدل درین مقام و مصلح و محب گفته  
 برین آه مطلقان که هر گاه عاگرد اجابت از در حق بهر تقابل آید بنام ابوالقاسم خان که خطا  
 مانقت خان سرفراز شده بود و بعد فوت امیر خان بامیر خان مخاطب شده و در وضعه خواصیان آن حضرت  
 گشته خیلی در ضرایح اقدس او دشت و لطیفهای حساب بود چون میرسانید ما در شهر  
 محمد عظم شاه باید نوشت که ما فریقته حسین بیات جو شوهر ایشانم زاده بانو انکی بیچاره تا چند مجال تباه  
 در دمنده خواجه یا ندر با و شمشاقی دارد و اتمام حق موجب ناخوشنودنی خالصت نمیدانند که فضل شهر  
 حضرت فریدگار آفرین کار چه قدر غوغی راه بهار عاصیان بدر کردار میفرماید برای خدا و خاطر ما کینه  
 بخشنده ۱۱  
 کتار کلان ۱۱

عالم مسلک  
اعتبار خان آنست  
معانیست در هر گاه حق را  
باین مطلقان آنقدر است  
که در مای شان خورده خواهد  
قول میکند با حکومت  
نکند با آنکه اگر در پیش  
ازین خاک کز خورشید  
خیزد و دست چه از کار  
دقت کاندسته چه جای  
آنکه در مای مطلقان  
نقوست بوقاب بویاز  
در مای ایشان پس  
ساعت تمام کرد  
مسلک آنکه در وقت  
فراخی در کس با  
تیر یعنی در کس  
شهر داده است  
شهر ازین  
نار یعنی ازین  
یعنی باب

کتاب

که بر او بیست و نه روز است  
عاری از غم و غمناکی  
عاری از غم و غمناکی  
عاری از غم و غمناکی  
عاری از غم و غمناکی

و بخار پیشینه از سینه بر دارند و آن ضعیفه را که غیر از شما دیگر بی مدار و متحمل عوارضت گردانند نو هر کسی  
آنچه کرد و در روز سراسری آن روز بزرگ دنیا که شریفی کند شرفیت با هر کسی است  
کلمه غریب زبان میان عبد اللطیف قدس سره الشریف یاد داریم که خدا تا ترس او مزاج راه داد و حق را  
از در اندن بهترین گنا هاست مؤثر حقیقی زبان این عاصی پر معاصی اثری بخشاد و زیاده برین چه  
باید نوشت که نباید نوشت **قصه** حسب حکم آنکه سرفراز خان عبد اللطیف بر گاه برای سلام  
جمعه الملک مدار الممام پایدا ایشان اگر سهوا سپه باشند بعد سلام دست بر سر گذاشته عقب ایشان  
برود و اگر بر پاکی مسا باشند بعد سلام مختار است اگر بر فیض باشند برابر راه برود اگر تکلم شوند جواب بدد  
واللا اله الا الله و دیگر چیز این نه سب فرود آمد سلام کنند ایشان و در ایان پسند و دیگر این است علیک  
فصل سلفه شاه عالیجاه که بعضی خان صا و کرده بودند سید کمال خان در گذشت بگویند باید نوشت  
که بعضی ساند احوال متعینان این صوبه حضرت پنهان نیست عنایت شاه خان عمل هر یک میدانند از جمله  
پیر نور هر که را لایق این کار و اندوخته نماید کشمیری بدین صوبه نیست که مامور کنیم و عنایت شد خان  
شود و اضافه این افغان البته عمل کاغذی خواهد بود و وصول شدنی نیست پر گنه از جمع می افتد و رعایا و  
میگرد و در سب و این درجه بگویند میخورد که اگر جای یک و پیه لک و پیه بیار و منظور نیست تغییر تغییر  
در کار با خوف الهی و در او همه با پر پس پادشاهی شست و لیوان را نباید که خوشی را آقار با کار  
فرمایند میر رضی دلمنی باشد و دیگر هر که اعتماد بر عمل و باشد برود جا گیر برای ظلم و اخذ جزع مال گرفته  
نام مقام

تقدیر نامه شریف  
مشهوره شان  
غریب از اجاب  
در جواب  
بک  
مجلس  
صحت نوشت  
صغیر سب  
بر فتنه  
لمبئی  
نک  
شیشه بر شود

### خاتمه الطبع

نشان شتر شری و نعت در بیان شکر و سپاس نشاکننده فاشات عالم عاری هستند و ناطقان یون  
تا زک خیالی و نعت سرفروز دیوان رسالت علیه الشنا و احمیه معترف بعبوداری اما بعد  
سامع و بشارت با و در با صهره و انفصارت که درین زمان فرخی تو امان عمان در رشا هواری نصحیت  
معین جوامع زو ابر مو عطلت عاری اهل ملت بیغ سلیس غیر ممکن مکاتیب لفریب انشای و بسند

ملقب بکلمات طیبات یعنی رقعات عالمگیر بعد از نظر ثانی بالغ و تصحیح اغلاط با تمام مسیحا  
و بیچوران محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن نشان افاض علیہ الرحمۃ و الغفران

عشرہ اخیرہ شعبان ۱۲۳۵ھ ہجری در مطبع اعلامیہ مشہور ہونے  
مطبع نظامی واقع کانپور شاہ کیش طرہ  
انطباع گردید

وجہ ختم بر خاتمہ

برای سندان معنی کہ این کتاب مطبوع مطبوع مطبوع نظامیست دستخط و مهر مستقیم نمونہ شد

محمد شمس

العبد

محمد علی خان



IDARAH ADABYATI DELHI  
2009, Qasimjan street,  
DELHI-6 (India)

۶









3 1761 06991559 3

DS  
461  
.7  
A4  
1857